

جاویدان‌خرد، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۳۹۷، صفحات ۹۳-۱۱۴

«کلمه الهی»: انواع آن و تطابق میان آنها

از منظر عرفانی

ندا حریری*

شهرام پازوکی**

چکیده

در عرفان اسلامی همه مظاهر هستی جلوه‌ای از حق تعالی هستند که بنا به اصل تجلی از منشأ واحدی به ظهور رسیده‌اند. برای این مظاهر الهی گاه تعبیر «کلمه» به کار رفته است. این تعبیر بیانگر این اصل است که متکلم حقیقی عالم، ذات واحد حق است و هر آنچه موجود گشته، به نفس رحمانی حق به منصفه ظهور رسیده و همچون ارتباط کلمه با صاحب کلام، ارتباطی مستقیم و روشن با وی دارد. برای انواع کلمات الهی تعبیر مختلفی ذکر شده است که برخی از مهم‌ترین آنها که برگرفته از اصطلاحات قرآنی است، «کلمات آفاقی»، «کلمات انفسی» و «کلمات قرآنی» می‌باشد. این سه نوع کلمه الهی، سه کتاب «آفاقی»، «انفسی» و «قرآنی» را تشکیل می‌دهند که توجه و دقت به آنها در کنار هم راه‌گشای معرفت پروردگار است. افزون بر این، از آنجا که آنها از یک منشأ واحد به ظهور رسیده‌اند، تشابه و تطابق بسیاری نیز میان آنها به لحاظ کلی و جزئی به چشم می‌آید که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

واژگان کلیدی: مظاهر، کلمات آفاقی، کلمات انفسی، کلمات قرآنی، نفس رحمانی.

* دانشجوی دکتری فلسفه. رایانامه: hariri.n.e@gmail.com

** استاد فلسفه مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. رایانامه: shpazouki@hotmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۲۸

طرح مسأله

سخن به نزد سخن‌دان بزرگوار بود
ز آسمان سخن آمد سخن نه خوار بود
ز عرش تا به ثری ذره ذره گویا بند
که داند؟ آن که به ادراک عرش وار بود^۱

مفهوم «کلمه» که از سخن گفتن و تکلم حاصل می‌شود، علاوه بر معنای ساده و اولیه‌ای که از آن استنباط می‌شود، در حیطه الهیات و عرفان، اصطلاحی مهم است و مفهومی عمیق و گسترده را در بر دارد.

اهمیت مفهوم کلمه برگرفته از این اصل است که سخن، ارتباطی مستقیم با صاحب سخن دارد و نیز اینکه سخن گفتن پرده از درونیات فرد برمی‌دارد. همین ویژگی سبب اهمیت کلمه و کلام در ارتباط با حق تعالی شده و به لحاظ وجودشناختی انواع مختلفی را برای «کلمه» سبب شده است.

اولین ساحتی که در آن به مفهوم کلمه و انواع کلمات پرداخته می‌شود ساحت الهیات است؛ خداوند دارای کلمه‌های گوناگون است و در هر ساحتی متناسب با همان ساحت پرده از اسماء و صفات خود برداشته و از پس حجاب‌های گوناگونی که کلمات او محسوب می‌شوند با انسان سخن می‌گوید. کلمات آفاقی، کلمات انفسی و کلمات کتاب‌های آسمانی از این گونه کلمات محسوب می‌گردند.

توجه به مفهوم «کلمه» و بیان انواع آن، پیشینه‌ای طولانی در تاریخ تفکر بشر و به‌خصوص در ادیان ابراهیمی دارد که در ابتدا به طور خلاصه به آن پرداخته خواهد شد؛ اما آنچه در این مقاله مدنظر است بررسی مفهوم «کلمه» و انواع آن از دیدگاه عرفان اسلامی است. در رویکردی حکمی-عرفانی، کسانی همچون سید حیدر آملی با استناد به آموزه‌های قرآنی به دسته‌بندی انواع کلمات الهی و تطبیق میان آنها پرداخته‌اند. در این نوشتار پس از نگاهی اجمالی به سیر تاریخی مفهوم کلمه در عهدین، به تعریف کلمه، مفهوم تجلی کلمات الهی، مراتب این تجلی، انواع کلمات الهی و چگونگی تطابق بین کلمات مختلف الهی پرداخته خواهد شد.

اهمیت این بررسی و تطابق میان این مفاهیم آن است که با این نگاه، جامعیتی حاصل می‌شود که به شناخت بهتر هرکدام از کلمات الهی به عنوان سطوری نگاشته شده بر پهنه هستی با قلم قدرت حق تعالی یاری می‌رساند.

الف. پیشینه تاریخی مفهوم «کلمه» در عهدین

مفهوم «کلمه»^۲ و مصادیق آن یکی از مفاهیم اساسی است که گستره وسیعی از معانی را در برمی گیرد و به لحاظ اهمیت سخن و جایگاه کلمه و کلام، همواره در طول تاریخ تفکر بشر مورد توجه بوده است. بر همین اساس ملاحظه می شود که در سیر تاریخی مفهوم «کلمه» و انواع آن، به این مفهوم در کتاب مقدس توجهی ویژه صورت گرفته و به خصوص در مسیحیت از عناوین بسیار مهم محسوب می گردد. بنابراین هرچند که پرداختن کامل به این موضوع مجال جدا و مفصل می طلبد، اما با توجه به اهمیت مفهوم «کلمه» در عهدین، لازم است پیش از ورود به گفتار اصلی، مختصری به پیشینه این مفهوم در کتاب مقدس پرداخته شود.

«کلمه» یا «LOGOS» در عهد قدیم به معانی مختلفی آمده است: «کلام بشری»، «وحی الهی»، «سخن خداوند در قالب شریعت» و «کلمه تأثیرگذار در خلقت جهان».^۳ آغازین ترین وجه کلمه، همان «کلمه تأثیرگذار در خلقت جهان» و به اصطلاح «کلمه کونیه» از جانب خداوند است؛ در کتاب *مز/میر* چنین بیان شده است: «آسمان‌ها به کلام خداوند و تمامی عساکر آنها به نفس دهانش ساخته شدند».^۴

نه تنها خلقت اولیه با کلمه خداوند ایجاد شده است بلکه او پیوسته از طریق نیروهای طبیعت سخن می گوید؛ بنا به تعبیر عهد قدیم، صدای خداوند که قدرتمند و با شکوه است، از طریق تندرهای شنیده می شود، درخت‌های سرو را می شکند و صحراها را به لرزش در می آورد.^۵ این ارتباط کلام الهی با طبیعت و اینکه پدیدارهای طبیعت هر یک کلمه‌ای از جانب پروردگاران در *مز/میر* چنین بیان شده است: «آن که کلام خود را به زمین می فرستد و فرمانش به سرعت می رود، برف را چون پشم به زمین می فرستد... برف خود را مثل پارچه ها می اندازد... فرمان خود را فرستاده آنها را می گدازد...»^۶ این مفهوم کم کم تغییر و توسعه پیدا کرده و همه مخلوقات نیز خود دارای کلام و مشغول به حمد و ثنای خداوند توصیف شده‌اند و کلمه آنها تا انتهای جهان فرامی رود.^۷

مطابق این آموزه تأثیر کلام الهی و برکت آن، همواره در طبیعت نیز قابل مشاهده است. همان گونه که آب باران پس از فروباریدن باعث برکت و رویش می شود و سپس به آسمان بازمی گردد، کلمه و امر وجودی خداوند نیز پس از ادا شدن، اهداف او را در این مسیر محقق می سازد؛ در کتاب اشعیه چنین آمده است: «به تحقیق به نهجی که باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده آن را سبز و بارور می سازد

تا آنکه تخم به برزگر و نان به خورنده بدهد، کلامی که از دهانم بیرون می آید به همان نهج بوده بی ثمر به من مراجعه نخواهد نمود بلکه آنچه اراده نموده‌ام بجا خواهد آورد...»^۸ او امر و نواهی الهی در قالب شریعت نیز کلام خداوند دانسته شده‌اند چنانکه فرمان‌های ده‌گانه به حضرت موسی «کلمه های ده‌گانه»^۹ نامیده شده است.^{۱۰}

در عهد جدید مفهوم «کلمه» حتی به نسبت عهد قدیم اهمیت بیشتری می‌یابد. به‌طور کلی می‌توان این معانی را برای مفهوم «کلمه» در عهد جدید ذکر کرد:^{۱۱} کلام انسانی؛ مفاهیمی مشترک با عهد قدیم مانند: کلمه پویا و خلاق خداوند (کن وجودی)، وحی مستقیم الهی، کلام نبوی؛ وحی الهی از طریق ندای آسمانی و با واسطه فرشته وحی، آموزه‌های حضرت عیسی (ع)، «کلمه» به عنوان پیام مسیحیت و «کلمه» به عنوان لقب حضرت مسیح که مهم‌ترین و اصلی‌ترین کارکرد مفهوم «کلمه» در مسیحیت است. مسیح، «کلمه متجسد» خداوند است که خداوند را به جهان می‌شناساند. این کلمه هویتی ازلی به قدمت آفرینش دارد و منبع لطف و رحمت است.^{۱۲} سرآغاز انجیل یوحنا از عبارات معروف عهد جدید در مورد «کلمه» است: «در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همه چیز به میانجی او بود، بی او هیچ نبود. آنچه در او بود، حیات بود، و حیات نور آدمیان بود».^{۱۳} عیسی هم کلمه خداوند است و هم از آن روی که از جانب خداوند است، کلام خدا را می‌شنود؛ در عهد جدید از زبان حضرت عیسی چنین آمده است: «آن کس که از جانب خداست کلام های خدا را می‌شنود؛ اگر شما نمی‌شنوید، از آن روست که از خدا نیستید».^{۱۴} برای آموزه‌های حضرت عیسی نیز تعبیر «کلمه» به کار رفته است.^{۱۵} خود واژه «انجیل» که معرب واژه euangelium یونانی است به معنای مژده و خبر خوب و بشارت به همین موضوع اشاره دارد.^{۱۶}

با توجه به نکاتی که ذکر شد مفهوم «کلمه» در عهدین مفاهیم وسیعی را در بر می‌گیرد که شبیه به آن را در معارف اسلامی و قرآنی ملاحظه می‌کنیم که بدان اشاره خواهد شد.

ب. «کلمه الهی» و انواع آن از منظر عرفان اسلامی

۱. تعریف لغوی و اصطلاحی «کلمه»

به لحاظ لغوی واژه «کلمه» از ریشه «ک ل م» به معنای اظهار آنچه در باطن است می‌باشد.^{۱۷} معنای جراحات^{۱۸} نیز برای آن بیان شده که می‌توان وجه تسمیه‌اش را آشکار داخل زخم در حالت جراحات دانست. گاه به اثر زخم هم اطلاق شده است.^{۱۹} در واقع از

جهت که سخن گفتن پرده از درونیات و افکار شخص بر می‌دارد و باطن او را آشکار می‌کند به آن «کلمه» و «کلام» گفته شده است.

اما از آنجا که اصل در «کلمه» ابراز و ظهور امر پوشیده است، وجود لفظ و زبان در آن شرط نیست و مختص انسان نیز نمی‌باشد.^{۲۰} بر همین اساس، به لحاظ اصطلاح قرآنی و عرفانی خداوند نیز صاحب کلمه است و هر آنچه بیان‌کننده اسماء و صفات الهی باشد و به عبارتی همه مخلوقات و ذوات، کلمه حق تعالی محسوب می‌شوند.

توضیح آنکه در نگاه عرفانی، عالم چیزی جز ظهور اسماء و صفات حق تعالی نیست.^{۲۱} از آن رو که عالم ظهور اسماء حق تعالی است، همان اسمایی که در حق تعالی وجود دارد در عالم نیز وجود دارد. به همین سبب عالم، به صورت حی، شنوا، بینا، عالم، مرید، قادر و متکلم متجلی شده است و بر اساس شاکله او عمل می‌کند، چنانکه می‌فرماید: «قل کل يعمل علی شاکلته».^{۲۲} جهان فعل اوست، لذا با اوصاف حق ظهور می‌یابد.^{۲۳}

بدین ترتیب با توجه به معنای «کلمه»، همه مخلوقات الهی و کل عالم، کلمه حق محسوب می‌شوند که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با حق تعالی دارند و نهایی نیز برای آنها متصور نیست. در دیدگاه عرفانی، برای توضیح چگونگی پیدایش این مخلوقات و کلمات الهی، از اصل تجلی بهره گرفته می‌شود.

۲. تجلی و نزول کلمات الهی

در عرفان اسلامی برای تبیین چگونگی ایجاد کثرات از یک وجود بحت بسیط و به عبارتی دیگر توضیح نحوه صدور و ظهور کلمات الهی، اصل تجلی به میان می‌آید که در واقع معادل اصطلاح قرآنی «نزول» است.

در این دیدگاه عرفانی، رابطه حق تعالی با موجودات رابطه «متجلی» و «متجلی له» است. ذات حق ذات یگانه‌ای است که در مرتبه غیب‌الغیوبی خود همیشه ناشناخته و مخفی و دست نیافتنی است؛ اما هنگامی که اقتضای ظهور و آشکار شدن پیدا می‌کند در کثرات و مظاهر گوناگون تجلی و ظهور می‌یابد؛ چنانکه ابن‌ترکه ظهور را چنین تعریف می‌کند: «و القول بالظهور هیئنا یعنی به صیرورة المطلق متعیناً بشیء من التعینات».^{۲۴}

به دیگر سخن، فرایند ظهور و تجلی به معنای این نیست که ذات بی‌تعیین حق از ویژگی اطلاقی خویش عاری شود، بلکه ظهور چیزی نیست جز ظاهر کردن صفات و نسبی که به حالت کمون در آن ذات مطلق حضور دارند؛ همان صفات مندمج که از نظر

وجودی، چیزی جز وجود مطلق نیستند، به صورت مفصل و متعین ظاهر می‌شوند. تعبیر از تجلی نیز نشان این حقیقت است که این نسب و حالت‌های مفصل چیزی نیستند جز جلوه‌هایی از همان حقیقت یگانه مطلق که تمام هستی را پر کرده است و بدین نحو نسبت میان حق تعالی و مخلوقاتش آشکار می‌گردد.^{۲۵}

بر این اساس، ابن عربی در فتوحات رابطه حق تعالی با موجودات را چنین تبیین می‌کند: «فهو عين كل شيء في الظهور، ما هو عين الاشياء في ذاتها سبحانه وتعالى، بل هو هو و الاشياء اشياء».^{۲۶}

«نفس الرحمن» اصطلاح دیگری است که در عرفان اسلامی نحوه به وجود آمدن کلمات الهی را توضیح می‌دهد. نفس از اعماق وجود انسان بر می‌آید، فشار را از روی سینه برمی‌دارد و وسیله انتقال کلمات و ایجاد اصوات است. به همین دلیل، این تمثیل را ابن عربی برای بیان چگونگی خلقت و ظهور موجودات از ذات حق، بیان کرده است. وی اظهار می‌دارد که در مورد خداوند نیز به همین شکل، نفس نماد شیوه خلق موجودات به وسیله تجلی الهی است که از باطنی‌ترین و عمیق‌ترین مرتبه (غیب‌الغیوب) آغاز و بعد از عبور از مراحل در مرتبه‌ای عینی ظاهر می‌گردد و همچون زمانی که انسان به وسیله نفسش قادر به تکلم می‌گردد، این تجلی الهی و به تعبیری نفس رحمانی باعث به وجود آمدن موجودات می‌شود که همه موجودات در حقیقت کلمات خداوند محسوب می‌گردند.

اضافه شدن «نفس» به اسم «الرحمن» اشاره به این موضوع دارد که خلقت بر اساس رحمت الهی شکل گرفته است و گویا این تجلی و به عبارتی نفس حق، فشار را از اعیان ثابته که خواهان ظهور بوده‌اند برداشته و بر اساس لطف و رحمت الهی آنها را موجود ساخته است؛ چنانکه ابن عربی می‌گوید: «ولهذا الكرب تنفس فنسب النفس الى الرحمان»^{۲۷} و مقصود از «کرب» همان تقاضای اعیان ثابته برای انکشاف و ظهور بوده است.

بر اساس تعبیری قرآنی، هنگامی که خداوند اراده به خلق چیزی می‌کند، به او خطاب می‌کند: «باش» (کن) و او موجود می‌شود. بنابراین هر مخلوقی، نتیجه تحقق «کن» وجودی حق تعالی محسوب می‌شود و همان‌طور که حروف و واژگان از نفس انسان سرچشمه می‌گیرند، عالم نیز از نفس حق سرچشمه گرفته و هر مخلوقی، کلمه حق تعالی است که از خطاب «کن» الهی ظهور یافته است.^{۲۸}

جزء سازنده کلمات، حروف هستند. بنابراین در واقع حروف، بسائط و کلمات، مرکبات هستند و نفس رحمانی عامل ظهور و تجلی حروف در عالم شهادت است. حروف ظروف

معانی‌اند و معانی روح حروف‌اند.^{۲۹}

۳. مراتب تجلی و نزول کلمات الهی

با توجه به اینکه تجلی کلمات الهی از مکمن غیب الهی صورت می‌گیرد و در نهایت در نشئه ظاهری و عنصری به ظهور می‌رسد، عارفان مسلمان برای این سیر مراتبی بر شمرده‌اند که به «مراتب تجلی» یا «مراتب وجود» شهرت یافته است. هرچند اختلاف نظرهایی نیز در دسته‌بندی و نام‌گذاری این مراتب به چشم می‌خورد اما در اصل وجود مراتب بین آنها تفاوتی نیست.

«حضرات خمس» یکی از اصطلاحات مهم عرفانی در دسته بندی مراتب تجلی و وجود است که اشاره به پنج مرتبه اصلی در مراتب وجود دارد. اولین ساحت، «حضرت غیب مطلق» است و عالم آن، «عالم اعیان ثابته» در حضرت علمیه است. در نقطه مقابل آن، «حضرت شهادت مطلق» قرار دارد که عالم آن «عالم ملک» است. بین این دو، «حضرت غیب مضاف» است که به دو دسته تقسیم می‌شود؛ یکی آنکه به غیب مطلق نزدیک تر است و عالم آن، «عالم عقول و نفوس مجرد» است و دیگری غیب مضاف می‌باشد که به حضرت شهادت نزدیک تر است و عالم آن، «عالم مثال» است. پنجمین حضرت، «حضرت جامع» حضرات قبل است و عالم آن، «عالم انسانی» جامع همه جوامع است.^{۳۰}

هر عالمی مظهر عالم بالاتر از خود می‌باشد چنانکه عالم ملک، مظهر عالم ملکوت (عالم مثالی مطلق) و عالم ملکوت، مظهر عالم جبروت (عالم مجردات) و آن عالم، مظهر عالم اعیان ثابته، و آن نیز، مظهر حضرت اسماء الهیه (حضرت واحدیت) است که خود مظهر حضرت احدیت می‌باشد.^{۳۱} این حضرات گاه با اندکی تفاوت شش مرتبه دسته بندی شده‌اند.^{۳۲}

۴. تفاوت کلمه و کتاب

گاه بنا به بعضی اعتبارات، بین کلام و کتاب الهی تفاوت‌هایی قائل شده‌اند. در تعریف «کلمه» آنچه‌آنکه بیان شد ظهور و ابراز امر پوشیده وجود دارد و کلمه با متکلم ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه دارد. از کنار هم قرار گرفتن کلمات، القاء معنایی از شخصی به شخص دیگر صورت می‌گیرد. هنگامی که این کلمات ثبت می‌گردند به آن اصطلاح «کتاب» اطلاق می‌گردد. واژه «کتاب» آنچه‌آنکه اهل لغت آن را توضیح داده‌اند در اصل به معنای «تقریر و تثبیت منویات و اندیشه‌ها در خارج با اسبابی است که با آن مناسبت داشته باشد».^{۳۳}

«ثبت» در لغت به معنای «استقرار یافتن» است.^{۳۴} لازمه استقرار یافتن، داشتن موطنی برای استقرار است. در مفهومی وسیع می‌توان گفت موطن هر استقراری در هستی است و آنچه در عالم وجود دارد چون جامه هستی به تن کرده پس در وجود استقرار یافته و ثبت گشته است. این مفهوم از ثبت بسیار فراتر از محدوده نگارش است و بر یکایک موجودات عالم و نیز به تمامی هستی می‌توان آن را نسبت داد. از این رو هر موجودی با موجودیت خود در هستی ثبت گردیده است.

اما آنچه گاه تفاوتی را بین دو اصطلاح کلمه و کتاب الهی رقم زده است این است که در کلام ارتباط مستقیم‌تری با صاحب کلام مشاهده می‌شود اما کتاب می‌تواند بدون مشاهده عینی نویسنده اش مورد توجه قرار گیرد. با توجه به همین اعتبار گاهی عالم امر، «عالم کلام» و همچنین عالم خلق، «عالم کتاب» نامیده شده است.^{۳۵} البته این امر اعتباری است و یک چیز ممکن است به اعتباری کلام و به اعتباری کتاب باشد.^{۳۶}

۵. انواع کلمات الهی

برای کلمات الهی انواع مختلفی ذکر شده که اغلب ریشه قرآنی دارد. یکی از مهم‌ترین این دسته بندی‌ها سه دسته «کلمات آفاقی»، «کلمات انفسی» و «کلمات قرآنی» است که سید حیدر آملی (عارف شیعی قرن ۸ ه.ق.) بر اساس اصطلاحات قرآنی آن را عنوان ساخته است.

۵-۱. کلمات آفاقی

بر اساس نظر بسیاری از صاحب‌نظران عرفان از جمله ابن عربی و شارحان او، جهان و همه مخلوقات جهان کلمه حق محسوب می‌گردند و استناد قرآنی آنان بدین آیه است: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا».^{۳۷}

سید حیدر آملی در تفسیر این آیه چنین استدلال می‌کند که واژه «کلمات» که در این آیه به آن اشاره شده است، نمی‌تواند کلمات قرآن و انجیل و تورات و سایر کتب آسمانی باشد زیرا کلمات این کتب محدود و پایان پذیرند؛ پس مقصود «کلمات آفاقی» یا همان موجودات و ممکنات هستند که چون تجلی حق، نامحدود و بی‌نهایت است آنها هم نامحدود و بی‌نهایت‌اند.^{۳۸} ابن عربی نیز تمام موجودات را کلمات خداوند می‌داند که پایان ناپذیرند.^{۳۹}

در واقع آنچه در عالم یافت می‌شود، فقط به مثابه نشان و علامتی می‌ماند که حق را باز

می‌نمایاند و اسماء و صفات او را ظاهر می‌سازد. لذا عالم، علم و نشانه‌ای است که صانع خود را باز می‌نماید و اسماء حق را متجلی می‌سازد.^{۴۰}

اسماء و صفات حق در علم خداوند (اعیان ثابتة) طالب ظهور و بروز بودند و در عماء به سر می‌بردند، آنگاه بر اساس رحمت الهی و نفَس رحمانی متجلی گشتند و در قالب تعینات مختلف در آمدند و به صورت موجودات گوناگون ظاهر گشتند که هر موجودی جلوه گر اسم یا اسمائی از اسمای حق تعالی است. بنابراین همه موجودات، کلمات حق‌اند که از خطاب «کن» (باش) او حاصل گشته‌اند.^{۴۱}

این صور الهی یا به تعبیری «عالم»، چون محل ظهور اسماء و صفات الهی به شمار می‌روند، «مظاهر» نیز نامیده شده‌اند و کلمات آفاقی در واقع همان «مظاهر کونیه» حق تعالی هستند.

به عبارت دیگر، عالم با همه کثرات گوناگون و متنوع‌اش چیزی نیست جز وجود واحد حق تعالی که همه چیز و همه جا را در بر گرفته است و از غیب مطلق تا آخرین مرتبه مظاهر حق، یک وجود است که به حسب اختلاف تجلیات و تعینات مختلف گشته است.^{۴۲} بر اساس مراتب تجلی، مراتب عالم نیز مختلف گشته و عوالم گوناگونی شکل گرفته است.

اصطلاح کلمه آفاقی، برگرفته از این آیه مشهور است: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».^{۴۳} با توجه به این آیه به عالم، «کلمه آفاقی»، «کتاب آفاقی» و «آیات آفاقی» اطلاق شده است؛ زیرا از مجموع کلمات کتاب شکل می‌گیرد و هر کلمه نشانه‌ای است نسبت به صاحب کلام. اصطلاح «کلمات انفسی» نیز برگرفته از همین آیه است.

۵-۲. کلمات انفسی

یکی دیگر از کلمات حق تعالی، انسان است که از او به «کلمه انفسی» تعبیر گشته و مشخص‌ترین مصداق این موضوع که در قرآن کریم به آن اشاره گردیده، حضرت عیسی (ع) است؛ و در قرآن از وی با تعبیر «کلمه» یاد شده است: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ».^{۴۴}

کلمه بودن انسان همچون کلمه بودن سایر موجودات، نشان از آن دارد که انسان نیز یکی از جلوه‌ها و ظهورات حق تعالی است که وجود مستقلی از خود ندارد و وجودش

وابسته به صاحب کلام است و اگرچه انسان خود جزئی از عالم است، دلیل اینکه از انسان به طور جداگانه یاد می‌شود و اصطلاح مجزایی برای وی وضع شده این است که انسان به لحاظ وجودی جایگاه ویژه‌ای در آفرینش دارد و تنها موجودی است که قابلیت مظهریت تام اسماء و صفات الهی را دارد. خداوند این «مظهر انسانی» را مفتخر به علم اسماء ساخته و او را مسجود ملائک قرار داده است.^{۴۵}

با توجه به کلمه بودن انسان، ابن عربی همه بیست و هفت باب کتاب مهم خود «فصوص الحکم» را با نام حکمتی منسوب به یک پیامبر نام‌گذاری کرده و آن را به کلمه وجودی آن پیامبر نسبت داده است. سپس در اولین فص کتاب خود، به توصیف ویژگی‌های انسان کامل و جایگاه او در آفرینش می‌پردازد. بر اساس توصیفات وی، انسان به لحاظ وجودی کون جامع حق است که می‌تواند بیش از هر مخلوقی اسماء و صفات الهی را متجلی سازد. خداوند، کل عالم را به منزله جسدی بی روح و آینه جلا نیافته‌ای خلق کرد که انسان، روح هستی و عین جلاء آینه عالم است. انسان خلیفه حق است و برای خداوند، به منزله مردمک دیده (انسان العین) است که به وسیله آن به سایر خلایق نظر می‌اندازد و آنها از رحمت حق برخوردار می‌گردند.^{۴۶}

از سوی دیگر، اصطلاح «کتاب انفسی» نیز به انسان اطلاق شده است؛ چنانکه در تفسیر آیه «أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^{۴۷} سید حیدر آملی چنین بیان می‌کند که مقصود از کتاب در اینجا همان کتاب وجودی انسان و به تعبیر دیگر «کتاب انفسی» است. سپس وی به شرح و بیان این نکته می‌پردازد که به‌طور یقین انسان، جامع کتب دیگر (کتاب آفاقی و قرآن) نیز هست و نسخه عظمی و صحیفه کبری است و همه حقایقی که در کتب دیگر وجود دارد، به طور اجمال در درون او موجود است.^{۴۸}

از آنجا که انسان نیز جزئی از عالم است و کل عالم بر اساس مراتب تجلی الهی شکل گرفته است، مراتبی که در عالم وجود دارد در انسان نیز وجود دارد و از آن با تعبیر گوناگونی همچون روح، قلب، نفس و بدن یاد شده است که اشاره به باطنی‌ترین مرتبه تا ظاهری‌ترین مرتبه در انسان دارد.^{۴۹}

۳-۵. کلمات قرآنی (جامع)

شناخته‌شده‌ترین نوع کلمات الهی، کلمات آسمانی و کتب و حیانی حق محسوب می‌گردند. بر اساس سنت الهی، خداوند همواره در صدد هدایت و راهنمایی بندگانش است و به همین سبب پیامبران متعددی را به سوی آنها مبعوث کرده و برای هدایت‌شان کتاب‌های

آسمانی فرو فرستاده است. اما در بین همه کتب نازل شده، کتاب مربوط به خاتم رسل، حضرت محمد(ص)، از ویژگی خاص جامعیت و مصونیت از تحریف برخوردار است؛ بنابراین کامل‌ترین کلام لفظی خداوند محسوب می‌شود که از آن به «مظاهر لفظیه» نیز تعبیر می‌شود و به نسبت کلمات انفسی و آفاقی، کلمه بودن قرآن کریم از همه آشکارتر است.

جامعیت و کامل‌تر بودن این کتاب الهی، ویژگی ممتاز این کتاب است و در معنای لغوی قرآن هم این جامعیت به چشم می‌خورد؛ چنانکه به اعتقاد برخی از اهل ادب، معنای اصلی ریشه آن، قرأ، «جمع کردن و گردآوری» است.^{۵۰} ابن عربی نیز همواره قرآن را براساس معنی لغوی آن به کار می‌برد؛ چنانکه در این باره می‌گوید: «قرآن کتابی در میان کتاب‌هاست، با این تفاوت که تنها کتابی است که از جامعیت برخوردار است و به همین دلیل قرآن «جامع الکلم» نامیده شده است».^{۵۱}

قرآن به لحاظ وجودی، یک واقعیت و نماد زبانی از وجود حقیقی یعنی خداوند است. کلام مکتوب و حیانی از کلام جهانی قابل فهم‌تر است. تکلم جزء صفات خداوند است که کامل‌ترین مصداق و جلوه آن در آخرین کتاب آسمانی، یعنی قرآن کریم به ظهور رسیده است. قرآن کلام و کتاب الهی است.

از سوی دیگر همان گونه که همه هستی براساس مراتب تجلی از غیب الغیوب تا ظاهری ترین مراتب شکل گرفته و دارای مراتب گوناگون است، قرآن کریم نیز از مکمن غیب تا عالم ملک که به صورت نوشتار مکتوب درآمده، مراتب و منازل گوناگونی را طی کرده است. دو اصطلاح انزال و تنزیل نیز بر همین امر اشارت دارد. مراتب نزول کلام الهی با اصطلاحات مختلفی بیان شده که خود ریشه قرآنی دارد.

اولین مرتبه که همان علم الهی است، «ام‌الکتاب» نامیده می‌شود. در این مرتبه همه حقایق به صورت یکپارچه و کامل وجود دارد. در این مرتبه لفظی وجود ندارد زیرا این حقایق از نوع الفاظ ملفوظ نیستند؛ عالم علم الهی است که همه حقایق هستی بدون کم و کاست در آن حضور دارد. در رتبه بعد «لوح محفوظ» یا «کتاب مبین» است که علمی که در مرتبه قبل به صورت یکپارچه قرار داشته در اینجا به تفصیل به ظهور می‌رسد. در مرتبه بعد «کتاب محو و اثبات» است، یعنی قرآن با همه الفاظ آن که بر لسان مبارک پیامبر(ص) جاری می‌شود و پس از آن نیز الفاظی که از زبان پیامبر جاری شده به صورت مکتوب در می‌آید و تبدیل به همین کتابی می‌شود که قابل رؤیت است و به صورت نقش سیاهی بر سپیدی هویدا می‌گردد.^{۵۲}

این سیر از بالاترین مرتبه تا پایین‌ترین یعنی ظاهری‌ترین مرتبه طی می‌شود تا علم حق تعالی به اندازه ظرفیت امکان در اختیار انسان قرار گیرد و به او کمک کند تا این مراحل را دوباره طی کرده و در قوس صعود به بالاترین مرتبه ممکن دست یابد. بدین ترتیب کلمات قرآنی در کنار کلمات آفاقی و انفسی حق قرار می‌گیرند تا به انسان در شناخت پروردگار و رجوع به سوی او یاری رسانند.^{۵۳}

ج. تطابق کلی میان کلمات سه‌گانه الهی

از آنجا که این سه نوع کلمه و کتاب الهی (کلمات آفاقی، انفسی و قرآنی) از سرمنشأ واحدی به ظهور رسیده‌اند تطابقی نیز میان آنها به چشم می‌خورد. این تطابق و تناظر از وجوه بسیاری قابل بررسی است؛ از منظری می‌توان به شباهت‌های کلی میان آنها اشاره کرد و از منظری دیگر می‌توان تطابقی جزئی میان آنها برقرار ساخت و نیز نشان داد که مراتب هریک از آنها با یکدیگر نیز قابل انطباق است.

در این مقاله به دو جهت این تطابق مورد توجه قرار می‌گیرد: یکی اشاره به وجوه کلی این تطابق، و دیگر بررسی تناظر میان مراتب گوناگون کلمات سه‌گانه الهی. وجوه تطابق کلی میان کلمات آفاقی، انفسی و قرآنی را می‌توان چنین برشمرد:

۱. مفهوم ثبت و کتابت

چنانکه گذشت بنا به مفهوم لغوی کتاب، مفهوم ثبت و تقریر منویات و اندیشه‌ها در خارج با اسبابی متناسب در آن لحاظ شده است.^{۵۴} در ثبت نیز مفهوم استقرار یافتن نهفته است.^{۵۵} از این رو هر موجودی با موجودیت خود در هستی ثبت گردیده است. با این گستردگی مفهوم از ثبت، عالم و هر آنچه جامه هستی بر تن خویش کرده، شامل آن می‌گردد و لذا قرآن و انسان هم مشمول آن می‌شوند. انسان، قرآن و کل عالم در اصل ثبت و کتابت یکسان‌اند هرچند که همه موجودات هستی در این زمینه مشترک‌اند اما وجه امتیاز قرآن و انسان در مقابل سایر مخلوقات عالم، جامعیت موجود در آنهاست که ثبت آنها را از ثبت سایر مخلوقات ممتاز کرده است.

۲. جامعیت

در تعریف عالم بیان شد که کل ماسوی الله را دربرمی‌گیرد و در واقع به مجموعه مخلوقات و ممکنات، واژه عالم برگرفته از علم به معنای نشانه اطلاق شده است. در دیدگاه عرفانی، انسان نیز به عنوان نسخه و زبده عالم معرفی شده که به دلیل جامعیت وجودی او و

مظهریت تام او نسبت به اسماء و صفات الهی و عطا شدن این امانت الهی به او «کون جامع» نام گرفته است.^{۵۶} حتی نام انسان، به دلیل انس او به تمام مراتب هستی بر وی اطلاق شده است؛ علاوه بر اینکه به دلیل همین جامعیت وجودی، غایت آفرینش و هدف خلقت نیز بوده و خلایق دیگر به واسطه او آفریده شده‌اند و لذا او «انسان العین» خداوند در نگاه رحمت حق به مخلوقات بوده است.^{۵۷} بدین ترتیب مهم‌ترین ویژگی انسان همین جامعیت وجودی اوست که او را از سایر مخلوقات ممتاز کرده است.

در مباحث قرآن شناسی نیز همان‌طور که قبلاً گفته شد، قرآن در اصل کلمه به معنای جمع شدن است و ویژگی منحصر به فرد قرآن کریم در میان سایر کتب این است که این کتاب جامع همه کتب الهی است و تمام حقایق را در خود جمع دارد.^{۵۸} بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که یکی از وجوه تناظر میان این سه کتاب الهی، جامعیت وجودی آنهاست که این جامعیت در عالم به نحو تفصیلی مشاهده می‌شود اما در وجود انسان به صورت اجمالی به ظهور رسیده است.

۳. قدر و تقدیر در ثبت و ظهور آن در شب قدر

لازمه هر ثبتی، مشخص شدن اندازه‌ها و حدود و تعیین آن ثبت است. در قرآن کریم شب قدر که بهتر از هزار ماه عنوان شده، زمان شکل‌گیری تقدیرات عالم و انسان و نیز نزول قرآن معرفی شده است. در واقع یکی از بهترین دلایل برای تناظر کتب سه‌گانه الهی، خود شب قدر است که پیوندگاه مقدرات عالم، انسان و قرآن است.

گویا در این شب (که خود واژه شب نیز در آن قابل تأمل است)، قدر و تقدیر هر کتابی مشخص می‌گردد و حدود ثبت آن معرفی می‌گردد؛ این امر هم در کتاب تکوین، که مقدرات زندگی انسان‌ها را نیز دربر می‌گیرد و هم در کتاب تشریح، که آن نیز مایه رشد و تکامل انسان است و هم در کتاب انفسی وجود انسان، ملحوظ می‌گردد. علاوه بر اینها، بنا به نگاه عرفانی، خود انسان کامل شب قدری است که در یک سوم آخر شب آفرینش به ظهور رسیده و قرآن کریم بر قلب و جان او نازل می‌گردد.^{۵۹} و نه تنها مهبط وحی الهی است که خود او قرآن نازل یافته خداوند است که در وجودش هر امر حکیمانه‌ای به تفریق حضور دارد.^{۶۰} گویا در این شب چکیده‌ای از کل هستی به ظهور می‌رسد. لذا یکی از وجوه مهم تطابق بین این سه کتاب الهی این است که مقدرات هر سه در شب قدر رقم می‌خورد و خود انسان کامل جامع همه تعیناتی می‌گردد که به تفصیل در عالم به ظهور می‌رسد.

۴. اصل تألیف در هر سه کتاب الهی

هر کتابی نیازمند نظامی برای در کنار هم قرار گرفتن اجزای خود است. به این نوع چینش که در آن سازگاری و موافقت وجود دارد، «تألیف» گفته می‌شود.^{۶۱}

اصل تألیف در هر سه کتاب آفاقی و انفسی و قرآنی مشاهده می‌گردد. در میان موجودات عالم این سازگاری و هماهنگی به تمامیت و کمال خود رؤیت می‌شود که به دلیل همین امر، نظام آفرینش را نظام احسن دانسته‌اند. هر امری به اعتدال و در جای مقرر خود حضور دارد و خداوند عالم نیز خود را به عنوان کسی معرفی می‌کند که خلق می‌کند و این خلق بر مبنای تسویه و اعتدال و تقدیر احسن است.^{۶۲} اوج این اعتدال و تألیف هماهنگ را در ظهور انسان شاهدیم به نحوی که خداوند برای خلقت انسان به خود «فتبارک الله احسن الخالقین»^{۶۳} گفته است.

تألیف در انسان، به صورت نهایت کمال و اعتدال در خلقت وجودی او به چشم می‌خورد و نیز اینکه اجتماع انسانی و در کنار هم قرار گرفتن تک‌تک انسان‌ها حاصل مفهومی به نام تألیف است که البته این واژه در مورد انسان «الفت» نامیده شده است. حاصل این «الفت»، شکل‌گیری اجتماعات انسانی گوناگون است که محوریت الفت در هر کدام بر امری قرار دارد. در بعضی از تشکیلات و تجمعات هدف، سود بیشتر و رفاه حاصل از تشکیل اجتماع است که نیازمندی هر یک از انسان‌ها در این بین توسط همدیگر مرتفع می‌گردد. اما الفت دیگری هم وجود دارد که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد^{۶۴} و آن الفت بین قلوب مؤمنین بر محور توحید و هدف الهی مشترک است. این نوع پیوند که خداوند مسبب آن است با هیچ الفت و پیوند دیگری قابل مقایسه نیست و با عوامل مادی و اهداف دنیایی نیز قابل حصول نیست. چنانکه خداوند به پیامبر خود می‌فرماید که اگر تمام ثروت دنیا را برای تألیف بین قلوب آنها صرف می‌کردی، نمی‌توانستی این تألیف را برقرار سازی ولی خود خداوند این امر را میسر فرموده است.^{۶۵}

نهایتاً مفهوم «اللیف» به طور ویژه در کتاب آسمانی قرآن مشاهده می‌شود. از آن‌جا که این کتاب تشکیل یافته از حروف و کلمات است، تألیف در آن واضح‌تر و آشکارتر از دو کتاب دیگر (آفاقی و انفسی) به چشم می‌خورد. آیات از تألیف و چینش کلمات در کنار یکدیگر شکل گرفته‌اند و سوره‌ها از تألیف و چینش آیات در کنار هم پدید آمده‌اند.

به هر روی، وجود تألیف در هر سه کتاب الهی به نحو احسن قابل مشاهده است و برای هر کدام نیز غایتی متصور است. اصولاً هر تألیفی به منظوری انجام می‌شود و جمع‌آوری-

ای که در آن نوعی نظام هدفمند وجود نداشته باشد، تألیف محسوب نمی‌گردد. غایت تألیف این سه کتاب الهی نیز یک چیز است که همان ظهور اسماء و صفات الهی است به طوری که با این ظهور، معرفتی برای انسان حاصل شده و خداوند در آیینۀ این کتاب‌های سه‌گانه شناخته گردد.

۵. احکام و تفصیل

یکی از دیگر وجوه تناظر در بین این سه کتاب الهی، احکام و تفصیل است. مقصود از احکام، پیوستگی و اندماج و وحدت است و مقصود از تفصیل، کثرت و بسط و تفریق است که گاه از آن دو به «رتق» و «فتق» هم تعبیر شده است.^{۶۶}

این جمع و تفصیل و به عبارتی وحدت و کثرت در هر سه کتاب الهی مشاهده می‌گردد که برگرفته از اصل اولیۀ تجلی و ظهور کثرت از وحدت اسمائی محض اولیه است. احکام و تفصیل در هستی مربوط به دو مرتبه از وجود هر شیء است. در مقام احکام، هر شیء در خزائن الهی قرار دارد که براساس قدری معلوم به عالم عین نازل می‌گردد و برهمین اساس به مرحله قبل از تقدیر «مرحله احکام»، و به مرحله بعد از تقدیر، «مرحله تفصیل» گفته می‌شود.^{۶۷}

علاوه بر نظام کلی عالم براساس احکام و تفصیل و ظهور کثرت از وحدت اولیه، این موضوع در عالم عین هم قابل مشاهده است. براساس بیان قرآن، در ابتدا آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند و سپس براساس اراده الهی از هم باز و گشوده شده‌اند^{۶۸} و هنوز نیز این انبساط و گستردگی ادامه دارد.^{۶۹}

در مورد ساختار قرآن کریم نیز همین اصل قابل مشاهده است. کلام الهی در مرحله «ام‌الکتاب» یک حقیقت واحد بدون لفظ و صورت است که سپس نازل گشته و مراتب گوناگون را طی کرده تا در نهایت از قلب پیامبر بر زبان او جاری شده و قالب لفظ و صورت به خود می‌گیرد.

همین موضوع در متن آیات قرآن نیز ساری و جاری است. برخی آیات به صورت مجمل و با معانی عمیق و به هم فشرده هستند و برخی دیگر حالت شرح و بسط آیات قبل را دارند. برهمین اساس، قاعده احکام و تفصیل در علوم قرآنی مورد توجه و اعتناست و به خصوص به هنگام تفسیر قرآن به قرآن به آن توجه می‌گردد.

در مورد انسان نیز اصل احکام و تفصیل از چندین جهت قابل ملاحظه است. یکی اینکه خود انسان به منزله چکیده و زبده و نسخه آفرینش محسوب می‌گردد که حقایق کل

عالم به صورت اجمالی در او حضور دارند. از این جهت وجود انسان به منزله احکامی برای تفصیل عالم محسوب می‌شود و آن اسماء و صفاتی که به صورت متکثر و پراکنده در عالم به ظهور رسیده‌اند، در وجود انسان به طور یک‌جا و به صورت اجمالی و اندماجی ظاهر گشته‌اند.

دیگر اینکه براساس آیه قرآن، خلقت همه انسان‌ها از «نفس واحده» صورت گرفته است.^{۷۰} بنابراین اگرچه انسان‌ها هم اکنون بسیار متکثر و متنوع به نظر می‌رسند اما خلقت اولیه آنها از یک نفس انسانی بوده است. بنابراین اجمال و احکامی که در آن نفس واحده بوده به مرور در قالب انسان‌های متعددی به تفصیل رسیده است.

علاوه بر این، انسان‌ها به لحاظ صفات و خصوصیات اخلاقی متفاوت‌اند و هر یک برخی از اسماء الهی را بروز و ظهور می‌بخشند اما در هر زمان انسان‌های کاملی هستند که همه اسماء و صفات الهی در وجود آنها به ظهور و بروز می‌رسد؛ لذا می‌توان گفت این افراد در بین انسان‌ها جنبه احکامی برای اسماء الهی دارند و سایرین صورت تفصیلی. بدین ترتیب اصل احکام و تفصیل در هر سه کتاب آفاقی، انفسی و قرآنی ملاحظه می‌گردد و از این وجه نیز با هم مشابه‌اند.

د. تناظر بین مراتب گوناگون عالم، انسان و قرآن

این کتاب‌های سه‌گانه الهی از جهات مختلفی و جوهی متناظر دارند که شرح و بیان قسمتی از آن گذشت. اما علاوه بر تناظری کلی که بین هرکدام از این کتاب‌ها وجود دارد، آنها هر یک دارای لایه‌ها و مراتب و بطون مختلفی هستند که این تناظر را میان این مراتب نیز می‌توان برقرار ساخت.^{۷۱}

براساس آرای عارفان صاحب‌نظر می‌توان بدین گونه تناظری جزئی بین مراتب گوناگون این سه کتاب الهی برقرار کرد:^{۷۲}

اولین مرتبه و بالاترین رتبه در عالم، عقل اول است که متناظر با عقل و روح انسان و مرتبه «ام الكتاب» در مراتب نزول قرآن کریم است. در واقع در هر سه کتاب، اولین مرتبه و بالاترین درجه با علم است که هنگامی که به حق تعالی نسبت مستقیم داده می‌شود از واژه علم و در مورد انسان، واژه عقل به کار برده می‌شود. البته حقیقت امر یکی است و آنچه از قدرت فهم و ادراک و علم نیز در انسان وجود دارد، پرتوی از صفت علم الهی است که در انسان هم جلوه‌گر شده است و او را در میان موجودات به قدرت نطق و تکلم و اندیشه ممتاز ساخته است. این مرتبه همان است که از آن تعبیر به «قلم» شده است زیرا که سرمنشأ

تأثیر گذاری‌های بعدی به شمار می‌رود.

مرتبه دوم در عالم، «نفس کلی» است که منطبق با مرتبه قلب در انسان و «کتاب مبین» به لحاظ مراتب نزول قرآن است. به عبارتی این مرتبه همان لوحی است که قلم بر روی آن می‌نگارد. در هر مظهري لوحی متناسب با قلم خود او وجود دارد که زمینه را برای ثبت حقایق فراهم می‌سازد. لوح به جنبه قابل و قلم به جنبه فاعلی امور اشاره دارد. به همین سبب ابن عربی از لوح به «اولین موجود انبعائی» تعبیر می‌کند.^{۷۳}

در مرتبه سوم عالم، نفس منطبعه (خیالیه) قرار دارد که جایگاه آن، جسم کلی بیان شده است؛^{۷۴} این مرتبه در وجود انسان، نفس (حیوانی) و در مورد مراتب قرآن، «کتاب محو و اثبات» عنوان شده است. ویژگی این مرتبه این است که حقائق در آن متبدل و متغیرند زیرا به حوادث متغیر و متبدل شونده، متعلق‌اند. ابن عربی معتقد است که شرایع و صحف و کتب الهی که بر رسولان خداوند نازل شده، از همین الواح محو و اثبات نازل شده است و به همین جهت، نسخ در بین شرایع و نسخ در احکام در یک شریعت واحد به وقوع می‌رسد که عبارت از انتهای مدت یک حکم می‌باشد؛ و الا آنچه با قلم اعلی بر لوح محفوظ نقش می‌بندد، حقیقتی لایتغیر است که تبدیل و تغییر نمی‌پذیرد.^{۷۵}

این مرتبه در عالم و انسان نیز در واقع همان مرتبه عالم خیال و مثال است که در عالم، به صورت خیال منفصل و در انسان به صورت خیال متصل جلوه‌گر می‌گردد. عبدالرزاق کاشانی در شرح فصوص، عالم نفوس منطبعه در اجرام را عالم مثال بیان می‌کند.^{۷۶} عالم مثال، عالمی روحانی از جنس جوهری نورانی شبیه به جوهر جسمانی است؛ از آنجا که محسوس است و دارای اندازه و مقدار می‌باشد، شبیه عالم ماده و از حیث نورانیت‌اش شبیه جوهر مجرد عقلی است و حد فاصلی بین آن دو است.^{۷۷} براساس این سیر نزولی، می‌توان عالم ماده را نیز با بدن و جسم انسان و نیز کتاب مسطور (مکتوب) متناظر دانست.^{۷۸}

عبدالرزاق کاشانی دسته بندی‌ای کلی از این مراتب بدین گونه شرح می‌دهد:

«تعیینات لاحق به وجود مطلق بعضی کلی و معنوی هستند مانند تعیینات جنسی و نوعی و صنفی... و بعضی جزئی مانند تعیینات غیرمتناهی‌ای که تحت رتبه اولی هستند... و تعیینات اولیه مقتضی حقائق روحانیه مجرد و طبائع کلیه در عالم هستند؛ تعیین اول عقل است که مسمی به ام الکتاب، قلم اعلی، عین واحده و نور محمدی است... که آن به حسب تعیینات روحی، در عقول آسمانی و ارواح علوی و کروییین و ارواح انبیاء کامل و اولیاء به تفصیل می‌رسد؛ سپس مراتب تعیینات به تعیین نفس کلی مسمی به لوح محفوظ نازل می‌شود...»

سپس مراتب نفوس منطبقه در اجرام قرار دارد که عالم آن، عالم مثال نامیده می‌شود و سپس مرتبه عناصر [مادی] قرارداد که آخرین مرتبه تنزلات است...»^{۷۹}. بدین ترتیب در هر سه کتاب الهی مراتبی متناظر ملاحظه می‌گردد که می‌توان آنها را بدین صورت جمع بندی کرد:

تناظر بین مراتب کتاب آفاقی (عالم)، کتاب انفسی (انسان) و کتاب جامع (قرآن)

مراتب عالم (کتاب آفاقی)	مراتب نفس انسان (کتاب انفسی)	مراتب قرآن (کتاب جامع)
عقل کلی	عقل و روح (جزئی)	امّ الكتاب
نفس کلی	قلب	کتاب مبین، لوح محفوظ
نفس منطبقه، عالم مثال	نفس، مرتبه خیالی	کتاب محو و اثبات
عالم عنصری	بدن	کتاب مسطور (مکتوب)

با توجه به جدول فوق، عالم، انسان، قرآن سه کتاب و جلوه حق تعالی هستند که حقایق متشابه و متناظرند و توجه به این تناظر و مقایسه آنها با هم معرفتی افزون‌تر برای انسان به همراه می‌آورد.

نتیجه

با توجه به آنچه بیان شد مفهوم کلمه و مصادیق آن در عرفان اسلامی مفهومی گسترده است که کل عالم، انسان و قرآن را در بر می‌گیرد. «کلمه» ارتباط پیوسته و دائمی صاحب کلمه با کلامش بیان می‌کند و گویای معیت قیومی حق تعالی با کل مخلوقاتش می‌باشد. از تألیف کلمات الهی کتاب‌های سه‌گانه الهی شکل می‌گیرد و کنار هم قرار دادن سه کتاب الهی یعنی کتاب الله آفاقی، کتاب الله انفسی و کتاب الله قرآنی و توجه به تشابه و تناظر بین آنها، شناخت بهتر هر کدام را حاصل می‌کند و نگاه کامل‌تر و جامع‌تری در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی به انسان می‌بخشد. بین این سه کتاب الهی نیز از جهات گوناگونی تشابه و تطابق وجود دارد و مفاهیمی چون ثبوت، جامعیت، تألیف و... در همه آنها مشاهده می‌گردد. علاوه بر این، هرکدام از این کتاب‌های سه‌گانه الهی دارای مراتبی هستند که بین مراتب آنها با یکدیگر می‌توان تناظری برقرار ساخت.

پی‌نوشت‌ها

۱. مولوی، جلال‌الدین، *غزلیات شمس تبریزی*، به کوشش محمد رضا شفیعی، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸، ص ۵۴۸.
2. En. word, Gk. logos.
3. Edwards, R.B., "Word", *The International Standard Bible Encyclopedia*, G. W. Bromiley (ed.), Mishigan, 1988, Vol.4. P.1102.
۴. *مزامیر*، ۳۳: ۶. این تعبیر شبیه مفهوم «کن وجودی» خداوند در معارف اسلامی است که خلقت اولیه بدان صورت گرفته است.
5. Edwards, R.B. vol.4.p 1102 .
۶. *مزامیر*، ۱۴۷: ۱۵-۱۹ .
۷. *مزامیر*، ۱۹: ۱-۴ .
۸. *اشعیا*، ۵۵: ۱۱-۱۲ .
۹. ده فرمان.
۱۰. سفر تثنیه، ۴: ۳. سفر خروج، ۳۴: ۲۸.
11. Edwards, R, B. vol.4.p1104-1106.
۱۲. یوحنا، ۱: ۱۸.
۱۳. همان، ۱: ۱.
۱۴. یوحنا، ۸: ۴۷.
15. Edwards, R, B. vol.4.p1105.
۱۶. همان.
۱۷. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، نشر کتاب، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۱۰۸.
۱۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۵۲۵.
۱۹. راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ قرآن*، ص ۷۲۷.
۲۰. مصطفوی، *التحقیق*، ج ۱۰، ص ۱۰۸.
۲۱. ابن عربی، *الفتوحات المکیه*، بیروت، دارصادر، بی تا، ج ۱، ص ۴۲؛ ج ۲، ص ۵۶ و ص ۳۰۲.
۲۲. اسراء، ۸۴. یعنی: هرکس بر مبنای شاکله خود عمل می‌کند.
۲۳. ابن عربی، *الفتوحات المکیه*، ج ۲، ص ۴۳۸.
۲۴. صائن‌الدین ترکه، *تمهید القواعد*، تهران، انتشارات بوستان کتاب، ص ۳۰۴، یعنی: مقصود از ظهور در آنجا (در اصطلاح عرفانی) آن است که مطلق به تعینی از تعینات مقید گردد.
۲۵. یزدان پناه، سید یدالله، *عرفان نظری و مبانی و اصول*، قم، انتشارات موسسه امام خمینی، ۱۳۸۸، صص ۲۱۶-۲۲۹.
۲۶. ابن عربی، *الفتوحات المکیه*، ج ۲، ص ۴۸۴، یعنی: پس او عین اشیاء است در ظهور؛ اما در ذات، عین اشیاء نیست که او منزّه و بلند مرتبه است بلکه او او و اشیاء اشیاء هستند.
۲۷. ابن عربی، *الفصوص الحکم*، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲، یعنی: به جهت این سختی و فشار (بر اعیان ثابت) که تقاضای ظهور داشتند) او نفس کشید و به همین دلیل، نفس به خداوند رحمان نسبت داده شد.

۲۸. همو، *الفتوحات المکیه*، ج ۲، ص ۴۰۱.
۲۹. همان، ج ۳، ص ۹۵.
۳۰. قیصری، داود بن محمود، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش حسن حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳۱. قیصری، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳۲. جامی، عبدالرحمن، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، با مقدمه و تصحیح ویلیام چیتیک، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۷۰، صص ۳۰-۳۱.
۳۳. مصطفوی، التحقیق، ج ۱۰، ص ۲۰، ذیل ماده «کتب».
۳۴. همان، ج ۲، ص ۵، ذیل ماده ثبت.
۳۵. صدرالدین شیرازی، محمد، *اسرارالآیات*، ترجمه محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۰، ص ۳۶.
۳۶. همان.
۳۷. کهف، ۱۰۹. یعنی: بگو اگر دریا برای کلمات پروردگام مرگب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگام پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد، هر چند نظیرش را به مدد آن بیاوریم.
۳۸. سید حیدر آملی، *تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم*، به کوشش سید محسن موسوی تبریزی، تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ ق، ص ۶.
۳۹. ابن عربی، *الفتوحات المکیه*، ج ۲، ص ۳۹۰.
۴۰. قیصری، ج ۱، ص ۱۰۹.
۴۱. ابن عربی، *الفتوحات المکیه*، ج ۲، ص ۳۳۱.
۴۲. جامی، عبدالرحمن، *نقد النصوص فی شرح الفصوص*، به کوشش ویلیام چیتیک، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۷۰، ص ۶۵.
۴۳. فصلت، ۵۳: به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل‌های‌شان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.
۴۴. نساء، ۱۷۱، یعنی: مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست.
۴۵. بقره، ۳۰.
۴۶. ابن عربی، *فصوص الحکم*، فص آدمی، صص ۴۸-۵۹.
۴۷. اسراء، ۱۴: [به او می‌گویند:] کتاب خود را بخوان، کافی است که امروز خودت بر خود حسابگر باشی.
۴۸. سید حیدر آملی، *تفسیر محیط الاعظم*، ص ۳۰.
۴۹. قیصری، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۸.
۵۰. *لسان العرب*، ج ۱، ص ۱۲۹.
۵۱. ابن عربی، *الفتوحات المکیه*، ج ۳، ص ۱۶، اشاره به حدیث پیامبر (ص): اوتیتُ جوامع الکلم.
۵۲. دسته بندی‌های مراتب نزول قرآن بر اساس شرح قیصری بر *فصوص الحکم* ذکر شده است: قیصری، *شرح فصوص الحکم*، ج ۱، ص ۱۱۲

۵۳. علاوه بر دسته بندی «کلمات آفاقی، انفسی و قرآنی» گاه تعابیر دیگری برای همین مفاهیم ذکر می‌شود. به عنوان مثال جامی تعابیر «کتاب تکوین» و «کتاب تدوین» را به کار می‌برد. وی در این باره می‌گوید: «اما کتاب تدوینی عبارت است از کتب منزله بر انبیاء علیهم السلام که مکتوب و منقوش است در دفاتر و اوراق به حسب لغات مختلفه، که از جمله آنها قرآن مجید است. و کتاب تکوینی نیز بر دو قسم است: کتاب آفاقی، و کتاب انفسی. اما کتاب آفاقی، اشاره بدان کتبی است که اشاره بدان شد یعنی أمّ الكتاب، و کتاب مبین، و کتاب محو و اثبات. کتاب انفسی نیز بر دو قسم است: کتاب علیینی، و کتاب سجّینی» (جامی، عبد الرحمن، الدرّة الفاخرة فی تحقیق مذهب الصوفیة، حکمت عمادیه، به کوشش نیکو لاهیر و علی موسوی بهبهانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ص ۲۱۸).
۵۴. التحقیق، ج ۱۰، ص ۲۰، ذیل ماده «کتب».
۵۵. همان، ج ۲، ص ۵، ذیل ماده «ثبت».
۵۶. ابن عربی، فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۴۸-۵۹.
۵۷. ابن عربی، فصوص الحکم، فص آدمی، ص ۴۸-۵۹.
۵۸. همو، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۱۶.
۵۹. همان، ج ۱، ص ۲۱۶.
۶۰. همان.
۶۱. مصطفوی، التحقیق، ذیل واژه «ألف».
۶۲. اعلی، ۲-۳. الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی.
۶۳. مؤمنون، ۱۴.
۶۴. انفال، ۶۳.
۶۵. همان.
۶۶. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۷۷، ذیل آیه ۳۰ انبیاء.
۶۷. همان، ج ۱۲، ص ۲۱۰.
۶۸. انبیاء، ۳۰.
۶۹. ذاریات، ۴۷.
۷۰. نساء، ۱.
۷۱. ممکن است در تطابق این مراتب با هم اختلاف نظرهایی نیز وجود داشته باشد اما آنچه اهمیت دارد اصل وجود این تطابق است.
۷۲. عبدالرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰، ص ۳۰۴؛ قیصری، ج ۱، ص ۱۱۲. سید حیدر آملی، محیط الاعظم، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۳.
۷۳. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۳۹. (عثمان یحیی)، ج ۲، ص ۳۱۳.
۷۴. قیصری، ج ۱، ص ۱۱۲.
۷۵. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۵۰-۶۱.
۷۶. عبد الرزاق کاشانی، ص ۳۰۴: «ثم مراتب نفوس المنطبعة فی الاجرام التی یسمى عالمها عالم المثال».
۷۷. قیصری، ج ۱، ص ۱۱۷.
۷۸. سید حیدر آملی، انوار الحقیقه و اطوار الطریقه و اسرار الشریعه، به کوشش سید محسن موسوی

تبریزی، قم، انتشارات نور علی نور، ص ۴۱ به نقل از بحرال معارف همدانی، ج ۳، ص ۴۹۰.
۷۹. عبد الرزاق کاشانی، ص ۳۰۴.

منابع

- ابن عربی، الفتوحات المکیه، بیروت، دارصادر، بی تا.
- -----، الفصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، الزهراء، تهران، ۱۳۷۵.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- جامی، عبد الرحمن، الدرۃ الفاخرۃ فی تحقیق مذهب الصوفیۃ، حکمت عمادیه، به کوشش نیکو لاهیر و علی موسوی بهبهانی، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران.
- -----، نقد النصوص فی شرح الفصوص، به کوشش ویلیام چیتیک، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۷۰.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، نشر ذوی القرآن، تهران، ۱۳۹۵.
- سید حیدر آملی، انوار الحقیقه و اطوار الطریقه و اسرار الشریعه، به کوشش سید محسن موسوی تبریزی، انتشارات نور علی نور، قم.
- -----، تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم، به کوشش سید محسن موسوی تبریزی، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۲ق.
- عبد الرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۰.
- صائن الدین ترکه، تمهید القواعد، انتشارات بوستان کتاب، تهران.
- صدرالدین شیرازی، محمد، اسرار الآیات، ترجمه محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۸۰.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- عبد الرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۰.
- قیصری، داود بن محمود، شرح فصوص الحکم، به کوشش حسن حسن زاده آملی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶.
- کتاب مقدس، عهد جدید، ترجمه پیروز سیار، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷.
- کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ولیم گلن، هنری مرتن، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۹.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.
- مولوی، جلال الدین، غزلیات شمس تبریزی، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، نشر سخن، تهران، ۱۳۸۸.
- یزدان پناه، سید یدالله، عرفان نظری و مبانی و اصول، قم، انتشارات موسسه امام خمینی، ۱۳۸۸.
- Edwards, R.B., "Word", *The International Standard Bible Encyclopedia*, G. W. Bromiley (ed.), Mishigan, 1988.